

داستان ترکنازان هندی

خوب نزد جنید فرستاد

پس از آن پرگنه های محمدخان سور را باز پس داد و
گفت که تو بجای پدر من هستی جنبش من اینچنین کینه جو

با تو نبود برای گوشمال برادران من بود

محمدخان جوامردی او را ستوده به پرگنه های خود در آمد و

شیرخان بادل آسوده برادر خود نظام خان را در جای

گزارشته نزد جنید برلاس رفت و هنگامی باو

رسید که بسوی آگره آماده کوچ بود

جنید او را با خود نزد بابرشاه برد و او به بندگی بابر درآمد

در شمار سپه کشان او با او به چندیری رفت و از وفای

بهار را با آنچه در دست داشت گرفته سامان شکوه مند

فراهم نمود

چون چندی بر آن گذشت از بابرشاه بدگمان شده نیم

از شکرگاه خسروی روی به جاگیر خود گذاشت و پوزشنامه
 به جنسید برلاس نگاشت که چون نامه از برادرم رسید
 و مرا به جنبشهای دشمنانه محمدخان سور و سلطان محمد
 آگاه گردانید چنان بیتاب شدم که بی آنکه از پیشگاه
 شهنشاهی پروانگی بدست آرم به آهنگ جاگیر خود
 شدم چنان نشود که این آهنگ ناگزیرانه مرا بگونه دیگر
 گمان کنند

شیرخان که از پادشاه مغول براسیده و بیناک
 شده بود برادر خود را از جاگیر برداشت و بر روی سلطان
 محمد گذاشت و باز به اتاکی فرزند خردسال او جلال خان
 سر بلند گشت در آملیان سلطان محمد دست زندگیش از
 دامان کشورداری کوتاه شد و بانوی او نیز که بنام فرزند
 خرد خود و بدستی شیرخان آغاز کشورداری نمود و نبال او

روان گشت و کشور بهار بی جنگ و پیکار بنگال شیر
کشور شکار افتاد

شیرخان ت دوستی را از دست نداد و در اندیشه گرفتن
بنگال افتاد

محمود شاه بنگالی چون شنید که شیرخان بر بهار دست
یافت و گماشته حاجی پور را روان نمود قطب خان
فرمانده منگیر را بگرفتن بهار و برداشتن شیرخان نامزد
فرمود

قطب خان در جنگ کشته شد و سامان و پیلان سپاه بنگال
بدست شیرخان در افتاد

افغانان از بلا گرفتن کار شیرخان برادرشک بروند
و جلال خان را بدست گرفته نزد شاه بنگال فرستند
و کشور بهار را باو پیشکش نمودند

محمود شاه ابراهیم خان پسر قطب خان را با شکر
بمک جلال خان داده روانه بهارشان ساخت و این
بار نیز گونه نخستین انجام یافت ابراهیم خان کشته شد
شکر بمکال شکسته گشت جلال خان به بمکال گریخت و
سامان بمکالیان بدست دلاوران سپاه شیر افغان
پس از آن شیرخان و ژرنار را گرفت که یکایک
شنید که محمود شاه پسر سکنده شاه لودی از پادشاه
فکست خورد و بزرگ آمیزی سرداران افغان روی به پادشاه
آورد

پس یا از رگزر اینکه خود را پرورده خانه لودی میدانست
یا اینکه تاب ایستادگی و رنج و نذیر کشور بهار را بنا گیر
و اگر داشت و سرداران افغان آنرا میان خود بخش نمود
و شیرخان برای فراسم آوری سپاه به بهار

رفت

در آن میان بابر شاه مرد و محمود شاه لودی آهنگ چون پور نمود
و شیرخان را به لشکرگاه خواند

همایون بر سر کالنجبر بود که از جنبش افغانان به سردار

محمود شاه آگهی یافت و به پیشباز آمان شتافت

شیرخان با لشکر خود آهنگ کمک محمود شاه نمود چون

دشمن از باین و بایزید که مایه گرفتن کشور بسیار شده

بودند پر بود در نهان به همایون نوشت که من بناگزیر با

افغانان همراهی مینمایم مگر چونکه دست پرورده بابر شاهم

بنگام هنگام جنگ روی بگیریز خواهم آورد و از همین

رگبزر خوب میدانم که چیرگی بهره شکریمان فیروز سرکار

همایون خواهد شد

چون آن دو لشکر بهم رسیدند شیرخان چنان کرد که

به همایون نوشته بود و همایون فیروزی یافت
افغانان پراکنده شدند و محمود شاه به پینه افتاده گوشه
گزیل و از آنجا در سال نه صد و چهل و نه به اودیسه
رفته به آنجا فروشد

همایون پس از آن به آگره رفت و کس نزد شیر شاه
فرستاد که در چنار را واگزارد و چون شنید که سراز
دادن آن باز زده روی به چنار نهاده آنجا را در میان
گرفت

شیرخان از در کوچکی درآمد و چاکریهای پیشینه خود را
هم به پای و هم به همایون هنگام جنگ با محمود شاه
پادآوری نموده درخواست کرد که اگر چنار را با او واگزارند
او پسر خود قطب خان را بایک دسته سوار در نوکری
همایون میفرستد

داستان ترکنازان هند

۹۶۶
 ۱۵۴۰ } پاره شیرشاه را نمک شناس و تابکار نوشته اند
 و میگویند که در سرشت کیش و بدنها بود و در هر جا
 و هر سنگام از آنمایه زبردستی و سرشی که با خداوندان
 و خداوند زادگان خود توانستی کرد خردگراشت نمود
 و اگر گاهی پیش یکی از ایشان بندی و فروتنی بود
 ساخت آن سنگام را در آن کار ناگزیر بود
 برخی نگاشته اند که چون او مردی بود که خود را از پله
 پست چاکری پایه بلند خسروی رسانید و همچنان خاندان
 شهر یاری بزرگ زبردست ده پانزده ساله را بفریب
 یاب و دلاوری از هند که زادبومش بود برگزیده ساخت
 و بهیم سروری را بر او ناروا نتوان شناخت و او
 از همه تنگانیکه در گیتی همچنین بنیادهای ارجمند نهاده
 بیشتر شایسته آفرین است

شیرشاه افغان

بسیاری میگویند که او افغان آراسته بود و با پروردگان
خود همان کرد که جز آن نمیتوانست
باری بهتر اینست که رشته سخن از دست نرود زیرا که
اینگونه گفتار بخوی و کواکس او بیشتر بستگی دارد تا به
کردار او و خوانندگان چون بسراپای کارهای او و رفتار
فرد نکرند خود به نیک و بد خوی و سرشت او پی خواهند برد
چون شیرشاه همایون را بسوی سند گریزاند
از آنسوی شاهزاده کامران چنانکه گذشت پنجاب را تهی
کرد و شیرشاه در دم همه آن کشور را بزیر نگین فرمان
آورده و در استواری درجائیکه کار آمد میدانست بنیاد
نهاد و نامش را رهتاس نهاد و خواص خان را که یکی
از بندگان نامور او بود و پاپامروی هوشیار بهیامی او
پادشاهی رسیده بود نوازشها فرموده به همراهی

داستان ترکنازان هند

بیت خان و شکر فراوانی در آن سوانه گذاشته خود
به آگره برگشت

آنجا تا شنید که حضرت خان گماشته او در بنگال سر
کردن فرامی دارد بد آنجا رفت و کشور بنگال را بچندین
بخش کرده هر یک را به سرداری داد و چنان
بندوبستی کرد که راه های شورشش را از هر سوی دیند
فرو بست و به آگره برگشت

از آنجا آبنگ گوالیار که بدست سردارانش
گشوده شده بود نموده مالوه و رتمبور را از چنگ گماشتهگان
پادشاهان پیش در آورده روی به آگره نهاد و پس
از فراجهی سپاه و بندوبست کشور به در راهی سین
شکر کشید

آنجا در دست پسر راجه سلهادی بود

شیرشاه افغان

که از نوازشبهای بهادرشاه کارش بسی بالا گرفته بود
چندین پرگنهها دست انداخته بود شیرشاه او را که پورنمل
نام داشت به پیمان زینهار از ورژ برآورد
گویند چون بشمار دو هزار زن مسلمان را در پرده سر
خود بکار خنیاگری گزاشته بود پیشوای مسلمانان کشتن
او را با دادن پیمان زینهار درست دانسته فرمانداد و
شیرشاه فرمود تا همه لشکر و پیلان جنگی کرد پورنمل
را که با زنان و فرزندان و چهار هزار راجپوت در یکجا
فرود آمده بود گرفتند

پورنمل که کار را باژگونه بنگرید چاره در همین دید که پاس
مردانگی پیش نهاده آماده پیکار شد و پس از جنگ
رستمانه که مانند آن کمتر شنیده شده خودش و همه
یارانش پایمال پیلان دلیر و نجیب شیریای دلاوران

واستان ترکمان هند

شکر شیر شدند

شیر شاه به آگره رفت و پس از چند ماه با هشتاد
 هزار مرد کاری آهنگ گرفتن ماروار نمود

۱۵۱
 ۱۵۲

مالدیو راجه آنجا با پنجاه هزار سوار راجپوت که همه به دلاوری
 نامور بودند او را پیشواز نموده در خاک اجمیر برابر اردو
 شیر فرود آمد و تا یکماه بسجکدام شان جنگ پیشتی
 نمودند

شیر شاه چون خود را دچار سختی دید از همان فریبنا
 که شاه کار او بود رنگی روی کار آورد زمیندارانی را که از
 و رازدستیهای مالدیو دل آزرده بودند پیش خود خواند
 و ایشان را نوید داده بر آن داشت که تابعها در زمان
 هندونی از سپه داران راجپوت مالدیو به شیر شاه نو
 و همچنین پاسخهای آنها را از شیر شاه به سرداران مالدیو

در همان زبان نگاشته چنان کرد که آنها بدست مالدیو
افتادند

مالدیو که از پیش از سرداران خود یک گونه بدگمانی داشت
از خواندن آن نامه نا بدگمانیش افزون تر شد و از پیش
شکر شیرشاه برخاست و سرداران هر چه کوشیدند
که آن اندیشه را از دل او بیرون کنند نتوانستند
سرانجام یکی از سرداران گفت که برای همین
که پاکبازی ما را چو تان بر تو روشن کرد من بیرون
و با شیرشاه جنگ می کنم تا اینکه کشته شوم یا فیروز
یابم و با دوازده هزار سوار که از ایل خود داشت در
همان شب که مالدیو به شهرهای دوردست خود رفت
از و جدا شده باهنگ ششون روی به شکرگاه شیرشاه
نهاد و چون راه را گم کرد به استنگام روز به اردو

داستان ترکمانان هند

شیرشاه رسیده در دم با چنان زور و شوری جنگ
 و راندخت که شیرازه پوشگی هشتاد هزار سپاه افغان
 را در اندک هنگامی از هم پاشانده همه شان را پرکنده
 ساخت

شیرشاه میخواست بگیرد که یکی از سرکردگانش با
 شکر آراسته و در رسید و دلیرانه بر سپاه راجپوت
 بتاخت و دیگران نیز پرول شده کمک او نمودند و -

راجپوتان را از میان برواشتند
 مالدیوار شنیدین آن سرگزشت از کشتن سرداران
 بکیناه خود و دست کشیدین از جنگ که انگیزه فریب
 شیرشاه بود پشیمان شده به کوهستان جو پور پناه
 برد

چون کشور ماروار از رگبزر کم آبی زرخیز نیست و باریدین

آن بیشتر ازن است گویند شیرشاه چون پس از
 دل برگ نهادن فیروز شد گفت نزدیک بود که پادشاهی
 هندوستان را برای یکشت ازن ببلد و بیم
 پس ازن شیرشاه و ژر چور را گرفته به رتبه رفت و
 آنجا را به تیول پسر خود عادلخان واده روی به وژ کابلخزنها
 و چون راجه آنجا که پیش ازن از رفتار او با پورخل
 آگاه شده بود سر از پذیرفتن بیان او باز نده پاسخ از
 تیر و شمشیر داد آن وژ استوار را در میان گرفت
 و شکر را فرمود تا از برسوی بر باره یورش بروند
 و خودش نیز سرگرم شلیک توپ و خمپاره بود که ناگاه
 کمی از گلوله بانی که میان تپی و پراز باروت و گور بود بر
 سر دیوار باره خورده برگشت و در میان باروتخانه که
 نزدیک شیرشاه بود افتاده بترکید و شیرشاه و شیخ خلیل

واستان ترکنازان هند

کاخ دوم

که رهبر او بود و ملا نظام که دانشمند بزرگی بود و دریاخان
شیروانی که سپهسالار او بود سوختند (این شیخ خلیل
همان است که بر در جوسار نزد همایون رفته او را به
فرب آشتی بفریفت و شیرشاه روز دیگر بر او تاخته
بسوی آب گنگش بگریزند)

شیرشاه با آنکه سوخته شده بود باز دست از جنگ برنداشت
ازین سکر بان سکر میرفت و سپاه را به پورش

از برمی انگیزت و چون در پایان همان روز او را
از گرفتن وژ آگاه ساختند یزدان را سپاس گفت

دوم در کشید و در سهرام بنکاش سپردند

در خمی و کوااس او

به بد استانی همه نویسندگان شیرشاه شهریار

و اگر بخشنده بوده

پاره میگویند اینکه او همیشه باد دشمنان خود به فریب
پیش میآید و پیمان شکنی می نمود گناه او نبود کسانی همراه
او بودند که در راه کیش پرستی با آنکه خودشان پاس
آینهای آن نمی نمودند او را بر آن و امید داشتند که چنان
کند مانند آن استگاری ناهنجار که بر در رای سین
ازو آشکار شده زنگ چهره داستان کردار او
گشت و مایه آن دیگران بودند

رفتار او باد دشمنان هر چه بود آنچه در آن سخن نیست
اینست که در شکرکشی و کشورداری جایگاه بلندی
بدست آورد چنانکه گویند پس از آنکه همه هندوستان
را زیر فرمان آورد از پایانهای رود گنگ تا ریتیک
باختری که بر لب آب سند است شاهرابی ساخت
بدر از نای یک هزار فرسنگ بر هر دو سوی آن درختان سایه

داستان ترکمانان هند

میوه دار بستاند بر سر هر نیم فرسنگ چاهی کند و در هر
 فرودگاهی سرائی بسیاد نهاد که ره نوردان و جهانگردان
 را از دشواریهای ریج راه آسایش دست دهد نیز در
 هر سرائی خوراک پخته و خام به هر یک از مسلمان و هند
 از دست برای خودش داده میشد

و به همین گونه راهی از آگره تا مندو ساخت که دولیت
 فرسنگ بود

چون با آنهمه کوتاهی روزهای پادشاهی آنها به کارها
 سودمند بانجام رسانید اگر شهریارش تا دیر میکشید
 هر آینه هندوستان گلستان پیراسته میشد

شیرشاه در هند پانزده سال در خانه و سردار

گزرانید و پنجسال در شاهی

سلیم شاه پور شیرشاه

چون شیر شاه مرد فرزندِ بهتر او عادلخان که جای نشین
 بود در رتنبور بود و از آن روی که در سرشت سست
 و خوشگزران و آرش جوی بود همیشه در هنگام جنگ
 به پیمان از پدر دوری میگزید
 چنانکه چون شیر شاه آهنگ کالنجر نمود به دستاویز فرام
 آوردی سپاه و سامان جنگ برای کمک رسانیدن
 به پدر در رتنبور بماند و فرزندِ بهتر او جلالتخان که از آشکار
 نمودن کوششهای سپاهیان در بر جنگ خود را درنگ
 سرداران لشکر بزرگ ساخته و در دلهای مردم جا
 گرفته بود در خاک پتله میسپاند شاید از برای نزدیک
 بودن او به اردو یا پرستی از رگزر شایستگی او
 بزرگان لشکر او را پادشاهی خواندند و او با شتاب
 بسیار خود را بر در کالنجر رسانیده افسر شاهی بر سر

داستان ترکنازان هند

۹۵۲ | نهاده او را اسلام شاه خوانند مگر بر زبان
۳۵۶۱۵ |
۱۵۴۵ | سلیم شاه نام برده شد
۵۵۶۲۵ |

پس از آن نامه به برادر فرستاد که برای اینک
آمدن تو کشور از آئین نیفتد این کار را کردم باو شا
از آن تست باید بسوی آگره روی نموده بر تخت نشینی
پس از آنجای آئینک آگره نمود در راه
خواص خان که فرمانفرمانی پنجاب و ملتان را نیز بر
شیر شاه از بلوچان رها نموده بود باور رسید و با او
به آگره در آمده جشن تحت نشینی را تازه کردند

سلیم شاه بدستور پیش نامه به عادل خان نوشته
خواهان دیدار او شد و چون پاسخ یافت از روی
خواستش او چهارتن از سرداران بزرگ خود را که
خواص خان یکی از آنها بود نزد او فرستاد و آنها رفته

اورا دلاسانی وادہ بگردن گرفتند کہ اورا از ہرگونہ
آسیبی نگہداری کردہ پس از دریافت دیدار برآ
گزران او از شاہ کشوری بنام او گرفتہ روانہ آن
سویس نمایند
عادلخان بگفتار آنها پشت گرم شدہ روی بہ برادر
نہاد

سلیم شاه برای آنکہ ہنگام درآمدن بہ آگرہ نوکران
عادلخان را بدرون شہر راہ ندہند فرمود تا نزدیک
سیکری (اکنون فتحپور) برای پذیرائی او جانی را آراستہ
نمودند و خودش بہ شکار رفتہ ہنگامی کہ عادلخان
بدان سرزمین رسید او نیز بدانجا رفتہ برادر را دید
نمود و از روی مہربانی با او پیش آمدہ ہر دو برادرانہ
با یکدیگر گرم جوشیدند پس از آن جای روی بہ آگرہ نہاد

داستان ترکستان ہند

آنجا سلیم شاہ دید کہ بندوبستی کہ کرده بود
 بہ کامیابی بر بخورد و نوکران عادلخان بھی بہ شہر درآمد
 اندیشہ دیگر نمود و چاہلوسی ہای فریب آمیز ہویدا نمودہ
 دست برادر را گرفت و بر تخت نشانیہ گفت
 چنانکہ پیش نگاشتہ بودم نام پادشاہی را برای مین
 بر خود نہادم کہ سرشان افغان پادشاہی را بر ہم
 نزنند اکنون تو شہریاری و من جاگر
 عادلخان از بیم آنکہ مبادا در شہان رنگی بکار برودہ باشد
 از تخت فرود آمد و دست او را گرفتہ بجای خود نش
 نشاند و گفت شہنشاہی بہ تو فرخندہ باد و کورنش
 چاکرانہ بجا آورد و دیگران ہم چنان کردند و در ہاندم
 پایہ تخت خسروی سپارش نمودند کہ از روسے
 میان ہم امروز باید بیانہ را بہ قبول عادلخان دادہ

۱۳۷
کاخ دوم

سلیم شاه پور شیر شاه

اورا بد آنجا فرستاد

سلیم شاه پذیرفته خواص خان و علی خان نیازی را نیز
همراه او کرد

دو سه ماه بر آن گزشت سلیم شاه در پی گرفتاری
عادلخان شد و او باندیش سلیم شاه پی برده به میوات
نزد خواص خان رفت و او فرستاده شاه را گرفته کنده
زیرین را که شاه برای عادلخان بدو داده بود بر پای
او نهاد و بزرگان دربار شاه نامه فرستاده روی
دلہای ہمشان را از شاه برتاباند و بہمراہی عادلخان
باشکری کران بہ آگرہ شتافت

سلیم شاه در آغاز خواہان جنگ نبود خواست کہ
سردارانیرا کہ با خواص خان دوستی داشتند نزد او
فرستادہ اورا از سرکشی فرود آزند مگر پس از رؤا

استان ترکتازان هند

داشتن شان باند زکی از بزرگان از آن کار پیشان
 شده آنها را باز خواند و با سپاهی آراسته دشمن را
 بیرون آگره پیشباز نمود و جنگ خوبی کرده پیروز مند
 شد

عادخان بسوی بهار گریخت و دیگر از و کسی نشانی
 نیافت

سلیم شاه لشکری بدنبال خواص خان و علیخان نیاز
 روانه میوات نمود و آن لشکر آنها رسیده جنگ کرد
 و شکست خوردند و چون لشکر دیگری بکمک شان
 رسید آن سرداران را شکسته بگریزانیدند و آنها
 بکوه کایون پناه بردند

سلیم شاه قطب خان را بر سر ایشان فرستاد
 و خود بچهار رفته اندوخته آنها را به گوالیار روانه داشته

به آگره باز آمد

قطب خان که از پیش با خواص خان در نهاسنی
سازشها داشت درین هنگام که شنید سلیم شاه
جلال خان و برادرش را بگناه سازش با خواص خان
در راه چنار بکشت سراسیمه شد پیش بیست خان نیازی
به لاهور گریخت و او بفرمان شاه قطب خان را گرفته
به آگره فرستاد و شاه او را با چندین تن دیگر از
سرواران که بر آنها بدگمان بود در گوالیار بند نمود
در آملیان همگی سرواران افغان که گنای

بخود راه بردار بودند به خواص خان پیوستند

سلیم شاه بیست خان را از لاهور و شجاعت خان
را از مالوه بخواند

بیست خان نیامد و شاه در ول بر او خشمناک گردیده

داستان ترکنازان هند

شجاعت خان را که آمد نوازش فرموده به مالوه بازگشت
 و خود برای آوردن گنجینه رهتاس رفت
 سعید خان برادر هیت خان که در چاکری شاه بود از
 کریمه به لاهور نزد برادر رفت و شاه ناگزیر شد که به آگره
 برگشته لشکر را از هر سوی بخواند و روی به لاهور نهاد
 هیت خان و خواص خان با لشکر پنجاب
 و افغانان نیازی و همه کسانی که از سلیم شاه براسیده
 بودند باهنگ جنگ او را پیشباز نمودند مگر اینکه چون
 بخت رهنمون سلیم شاه بود در شب پیش آنروز میان
 خواصخان و هیت خان گفتگو بر سر سروری و برتری
 بجائی کشانیده شده بود که مایه رنجش گردیده به هنگام
 جنگ از هم جدا شدند
 خواص خان سر خود گرفت هیت خان و دیگر سرداران